



تحولات شرق میانه و تأثیر آن بر پروژه‌های منطقه‌ای افغانستان

(۲۰۲۵-۲۰۱۰)

عبدالواحد دستگیر*

چکیده

تحولات شرق میانه در فاصله زمانی ۲۰۱۰-۲۰۲۵، به‌ویژه در پی خیزش‌های عربی، رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و مداخلات بازیگران فرامنطقه‌ای، ساختارهای سیاسی، امنیتی و اقتصادی این منطقه و پیرامون افغانستان را به‌طور بنیادین دگرگون ساخته است. پژوهش به هدف تحلیل پیامدهای تحولات شرق میانه بر پروژه‌های اقتصادی افغانستان در منطقه، از قبیل حوزه‌های ترانزیتی، انرژی و سرمایه‌گذاری انجام شده است. روش تحقیق مورد استفاده در این پژوهش، کتابخانه‌ای است. یافته‌ها نشان می‌دهد که عواملی نظیر بهبود روابط ایران و عربستان، نقش فزاینده قطر و ترکیه در دیپلوماسی منطقه‌ای، تداوم تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران و تغییر در سیاست کشورهای حوزه خلیج فارس نسبت به آسیای مرکزی، نقش دوگانه‌ای در ایجاد فرصت‌ها و چالش‌ها برای پروژه‌هایی مانند تاپی، کاسا ۱۰۰۰، راه آهن، بندر چابهار، کریدور لاجورد و دیگر ابتکارات منطقه‌ای افغانستان دارند. به علاوه، ثبات داخلی افغانستان، نحوه تعامل حاکمیت فعلی با کشورهای منطقه، و هم‌سویی منافع قدرت‌های منطقه‌ای از عوامل تعیین‌کننده در تحقق این پروژه‌ها خواهند بود.

کلیدواژه‌ها: شرق میانه، جیوپولیتیک، پروژه‌های منطقه‌ای، سیاست خارجی، افغانستان

* استاد پوهنځی اقتصاد پوهنتون دعوت و کارشناس مسائل اقتصادی

مقدمه

شرق میانه به عنوان یکی از حساس ترین و پرچالش ترین مناطق جهان، همواره در کانون توجه قدرت های منطقه ای و بین المللی قرار دارد. این منطقه از لحاظ تاریخی مهد تمدن های کهن، ادیان بزرگ ابراهیمی و بستر تحولات سیاسی و فرهنگی می باشد و در عصر معاصر نیز جایگاه ویژه ای در معادلات جهانی دارد. منطقه شرق میانه در دهه های اخیر (۲۰۱۰-۲۰۲۵) شاهد تحولات عمیق مانند بهار عربی، جنگ های داخلی در سوریه، یمن و لیبیا، گسترش گروه های افراطی و رقابت های جیوپولیتیکی میان قدرت های منطقه ای و جهانی بوده که ساختار دولت ها و نظم سیاسی منطقه را به شدت متأثر کرده است. هم چنین، وابستگی شدید به منابع انرژی، نوسانات بازار جهانی نفت، فشار جمعیت جوان و بحران بیکاری، چالش های جدیدی برای کشورهای این منطقه به وجود آورده است. این مجموعه تحولات نشان می دهد که شرق میانه نه تنها از منظر منابع انرژی و موقعیت جیواستراتژیک اهمیت جهانی دارد، بلکه به عنوان یکی از کانون های اصلی منازعه و رقابت قدرت ها در نظام بین الملل معاصر مطرح است (بیات، ۲۰۲۱). قابل یادآوری است که پیامدهای آن فراتر از مرزهای شرق میانه رفته و به پروژه های مهم در همسایگی آن، به ویژه افغانستان، تأثیرگذار بوده است. از جمله تحریم های بین المللی علیه ایران و تغییر رویکرد کشورهای حوزه خلیج فارس نسبت به همکاری با آسیای مرکزی، به ویژه در حوزه ترانزیت و زیرساخت های ارتباطی، بر روند پیشرفت پروژه های مهمی مانند خط لوله تاپی، پروژه های کاسا ۱۰۰۰، توسعه راه آهن، بندر چابهار و کریدور لاجورد تأثیرگذار بوده اند. (موسسه مطالعات آسیای مرکزی و افغانستان-ایران شرقی، ۱۳۹۷).

بدین منظور تحقیق کنونی متمرکز به تحلیل و بررسی تأثیر تحولات در شرق میانه بر افغانستان است. این تحقیق از آن جا اهمیت دارد که افغانستان به عنوان کشوری در

پی ادغام مجدد در نظم منطقه‌ای و بهره‌برداری از ظرفیت‌های اقتصادی، به شدت از تغییرات جیوپولیتیک و اقتصادی شرق میانه متأثر خواهد شد. بررسی دقیق این موضوع، به درک بهتر نحوه تعامل میان متغیرهای منطقه‌ای و داخلی افغانستان کمک کرده و می‌تواند راهنمایی برای سیاست‌گذاران و فعالان اقتصادی باشد تا راهکارهای مؤثری برای بهبود شرایط و تسهیل اجرای پروژه‌های منطقه‌ای اتخاذ کنند. با شناسایی عوامل کلیدی مؤثر بر پیشرفت یا موانع موجود در مسیر توسعه پروژه‌های اقتصادی و ترانزیتی افغانستان، این تحقیق می‌تواند به ایجاد تصویری جامع از چالش‌ها و فرصت‌های موجود منجر شود.

در خصوص تحولات شرق میانه و تأثیر قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بر پروژه‌های منطقه‌ای افغانستان موضوعی پیچیده و دارای ابعاد متعددی است که به‌رغم وجود تحقیقات گذشته، هنوز نیاز به بررسی‌های دقیق‌تری دارد. در این راستا، می‌توان به مقالات و کتب مختلفی مانند تحلیل بحران‌های امنیتی خاورمیانه در افق ۲۰۳۵ (حمزه و همکاران)، تحولات جهان عرب: صورت بندی قدرت و هویت در خاورمیانه (۱۳۹۰)، سیاست خارجی افغانستان در سپهر همکاری‌های منطقه‌یی (۱۳۹۳)، رقابت چین و آمریکا در آسیای مرکزی و پیامد آن بر روند صلح افغانستان در سالهای ۲۰۰۰-۲۰۲۰ (۱۴۰۰)، پروژه انتقال گاز ترکمنستان، افغانستان، پاکستان و هند (TAPI) و نقش آن در امنیت ملی افغانستان (۱۳۹۷) و... اشاره کرد که به بررسی‌های امنیتی، رقابت قدرت‌ها، سیاست خارجی افغانستان و پروژه‌های مهمی مانند TAPI پرداخته‌اند. این آثار نه تنها درک بهتری از چالش‌ها و فرصت‌های موجود در این حوزه به ما می‌دهند، بلکه نشان‌دهنده روابط پیچیده اقتصادی و سیاسی میان کشورهای منطقه و نحوه تأثیرگذاری آن بر امنیت و توسعه افغانستان هستند. بنابراین، تحقیق حاضر با نگاهی خاص به تأثیر تحولات جیوپولیتیکی بر پروژه‌های منطقه‌ای

افغانستان، سعی دارد ابعاد ناپیدای این تأثیرات را مورد تحلیل قرار دهد و به عنوان یک موضوع جدید و نوآور در این زمینه مطرح شود.

تحقیق کنونی به دنبال پاسخ گویی به این پرسش است: «تحولات جیوپولیتیکی، دیپلماتیکی، سیاسی و اقتصادی در شرق میانه چگونه بر روند و آینده پروژه های اقتصادی و ترانزیتی افغانستان تأثیر می گذارد؟ این تحقیق از نوع تحقیق توصیفی-تحلیلی بوده و داده ها با استفاده از منابع کتابخانه ای، اسناد رسمی و تحلیل داده های جیوپولیتیکی به بررسی ابعاد مختلف تأثیر تحولات شرق میانه بر پروژه های منطقه ای مسیر افغانستان می پردازد، فرضیه اصلی تحقیق بر این اساس است که تغییرات در ساختار سیاسی و اتحادهای منطقه ای شرق میانه می تواند تأثیر قابل توجهی بر موفقیت پروژه های منطقه ای افغانستان داشته باشد.

۱. بررسی مفاهیم

۱-۱. شرق میانه

شرق میانه منطقه ای با ویژگی های متنوع تاریخی و جغرافیایی است که نام آن براساس دید اروپاییان به آسیا شکل گرفته است. در این تقسیم بندی، اصطلاحاتی چون خاور نزدیک، خاورمیانه و خاور دور برای تمایز مناطق آسیایی به کار رفته و واژه شرق میانه نخستین بار توسط غربیان و سپس آمریکایی ها رایج شده است. منظور از این اصطلاح، منطقه ای در جنوب غرب آسیا و پیرامون خلیج فارس است که نه به اروپا نزدیک و نه بسیار دور تلقی می شود و در متون عربی با عنوان «الشرق الأوسط» شناخته می شود (مجله گردشگری الی گشت، ۱۳۹۸). خاورمیانه از نظر ساختاری بیشتر با الگوی امنیت دولتی سازگار است تا امنیت انسانی؛ زیرا ویژگی های جیوپولیتیکی و اقتصادی آن همواره ماهیتی منازعه زا داشته و تغییر اساسی نیافته اند. موقعیت جغرافیایی این منطقه در اتصال شرق و غرب و وجود آبراه های راهبردی، خاورمیانه را

به کانون رقابت‌های تجاری و امنیتی جهانی تبدیل کرده است. کشف نفت و شکل‌گیری دولت‌های رانتی [منابع مستقل مالی] نیز باعث وابستگی دولت‌ها به قدرت‌های خارجی، تضعیف پیوند دولت-ملت و کاهش همکاری اقتصادی منطقه‌ای شده و در نهایت، زمینه‌ساز بحران‌ها و رقابت‌های مستمر در این منطقه گردیده است. (زندى، ۱۳۸۷: ۵۷۹-۵۸۰)

۱-۲. پروژه‌های منطقه‌ای

در نظام بین‌الملل معاصر که شاهد شکل‌گیری نظم‌های متنوع منطقه‌ای هستیم، همکاری‌های اقتصادی به‌عنوان محور اصلی همگرایی منطقه‌ای مطرح شده‌اند. افغانستان باتوجه به موقعیت جیوپولیتیکی خود، از طریق مشارکت در پروژه‌های منطقه‌ای می‌تواند ضمن جبران محدودیت‌های داخلی، جایگاه خود را در تعاملات اقتصادی و سیاسی منطقه تقویت کند. به‌جای تحقق یک نظم جهانی یکپارچه، تحولات نظام بین‌الملل در دهه‌های اخیر به‌سوی شکل‌گیری نظم‌های متکثر منطقه‌ای سوق یافته است. در بخش عمده‌ای از این قرن، سیاست بین‌الملل عمدتاً ماهیتی جهانی داشته و رقابت‌ها و منازعات میان قدرت‌های بزرگ براساس منافع فراملی شکل گرفته‌اند؛ منازعاتی که پیامدهای آن‌ها از سطح ملی فراتر رفته و تقریباً تمامی کشورها را به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم تحت‌تأثیر قرار داده است. در این میان، جنگ سرد تأثیری دوگانه بر مناقشات منطقه‌ای بر جای گذاشت؛ از یک‌سو موجب تشدید رقابت‌های ایدئولوژیک در سطح جهانی شد و از سوی دیگر، بسیاری از منازعات محلی و منطقه‌ای را بین‌المللی ساخت؛ به‌گونه‌ای که در مناطقی چون آسیای جنوب شرقی، خاورمیانه و آفریقا، بازیگران درگیر برای کسب حمایت سیاسی، نظامی و اقتصادی به قدرت‌های خارجی متوسل می‌شدند (لیک و مورگان، ۱۳۹۲: ۱۷-۱۸).

در چنین ساختاری، همکاری‌های منطقه‌ای به‌ویژه در حوزه اقتصادی، به‌عنوان

یکی از مهم‌ترین اشکال تعامل میان دولت‌ها مطرح شده است. همکاری اقتصادی منطقه‌ای از آن جهت اهمیت دارد که هیچ کشوری به تنهایی از تمامی عوامل تولید برخوردار نیست و کشورها ناگزیر برای جبران محدودیت‌های ساختاری خود به تعامل و هم‌افزایی با دیگران روی می‌آورند. این نوع همکاری‌ها نه تنها به افزایش رفاه عمومی و تولید ثروت کمک می‌کند، بلکه به عنوان ابزاری مؤثر در افزایش قدرت ملی و تحقق اهداف سیاسی و امنیتی دولت‌ها نیز عمل می‌نماید؛ اهدافی که در چارچوب منافع و مصالح ملی کشورها تعریف می‌شوند (سیف‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۲۸).

باتوجه به این واقعیت، پروژه‌های منطقه‌ای افغانستان در حوزه‌هایی چون ترانزیت، انرژی و تجارت—از جمله پروژه‌های تابی، کاسا-۱۰۰۰، لاجورد و دهلیزهای اقتصادی منطقه‌ای—را می‌توان در بستر همین منطق همکاری اقتصادی منطقه‌ای تحلیل کرد. مشارکت افغانستان در این پروژه‌ها نه تنها پاسخی به محدودیت‌های داخلی این کشور در حوزه سرمایه، انرژی و زیرساخت است، بلکه زمینه‌ساز پیوند منافع اقتصادی افغانستان با منافع کشورهای همسایه و منطقه می‌شود. افزون بر این، یکی از مزایای اساسی همکاری اقتصادی منطقه‌ای آن است که همکاری در یک حوزه مشخص می‌تواند به گسترش تعاملات در حوزه‌های دیگر، از جمله امنیتی و سیاسی، منجر گردد؛ امری که برای کشوری مانند افغانستان، که ثبات و توسعه آن به شدت به همکاری‌های منطقه‌ای وابسته است، از اهمیت راهبردی برخوردار می‌باشد (سیف‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۲۸).

۲. چارچوب نظری: نظریه‌های جیوپولیتیک

مسئله جیوپولیتیک به عنوان مسئله دانایی و قدرت در زمان رقابت‌های امپریالیستی بین سال‌های ۱۸۷۰ و ۱۹۴۵ طرح شده و در این دوره قدرت‌های استعماری رقیب در طول جنگ‌های مختلفی که با همدیگر داشتند آرایش قدرت را مرتب کرده و مورد بازبینی قرار می‌دادند. خطوط قدرت مورد نظر تشکیل دهنده مرزهای نقشه سیاسی

جهان بودند (Dalby, 1998: 15). شبکه‌های امپریالیستی این گونه از جانب قدرت‌های برگ و در راستای اهداف آن‌ها در جهان شکل گرفت. برای تعریف جیوپولیتیک با یک عبارت ساده می‌توان این گونه گفت که قدرت‌های بزرگ درگیر چه هستند، چه اقدام و عملی را انجام می‌دهند و آن‌ها در چه کاری بهترین هستند (Klieman, 2015: 4).

در واقع می‌توان گفت که جیوپولیتیک این مسئله را بررسی می‌کند که فاکتورهای جغرافیایی چگونه و با چه کیفیت از جمله سرزمین، جمعیت، موقعیت استراتژیک، و منابع طبیعی می‌تواند روی روابط میان دولت‌ها و تلاش دولت‌ها برای به‌دست آوردن قدرت و سلطه بر دیگران تأثیر بگذارد (قاسمی، ۱۳۸۷: ۴). در تعریف دیگر می‌توان مطرح کرد که بحث جیوپولیتیک نوعی دیگر از فعالیت‌های انسانی در عین وجد تفاوت‌های آن‌ها است. تفاوت‌ها را می‌توان سیاسی، اقتصادی یا استراتژیک در نظر گرفت. از جمله نظریه‌پردازان جیوپولیتیک و استراتژیست معروف نیکولاس اسپایکمن باور دارد که از جمله عوامل کلیدی در شکل‌دهی اولویت‌های سیاست خارجی جغرافیا است. خصوصیات اولیه مناطق جغرافیایی (دولت‌های در خشکی) موقعیت، توپوگرافی، اقلیم و منابع «انرژی» طبیعی‌شان هستند. کلیه‌ای این عوامل و فاکتورها روی محیط سیاسی و فرهنگی-اجتماعی یک دولت تأثیر می‌گذارد (Dhaka, 2005: 20). رشد و طبیعت این رشته مطالعاتی به خودی خود موضوع جنبه مکانی قرار گرفت. نهاده‌ی شدن رشته جیوپولیتیک به‌عنوان یک علم باعث شد که چندین مکتب فکری در درون این رشته پرورش یابد. می‌توان گفت مکتب آلمانی جیوپولیتیک را کارل هاوس هوفر، مکتب انگلیسی را هیفرد مکیندر و مکتب آمریکایی را سورسکی بنیان‌گذاری کردند و این مکاتب مختلف در درون این رشته به‌وجود آمد (Ibid).

راتزل باور داشت که برای یک دولت سه ویژگی مهم وجود دارد. این سه ویژگی عبارت است از قلمرو یا وسعت، مردم یا جمعیت و فضای زیستی که در آن زندگی می‌کنند. راتزل از دولت‌ها یک نظریه ارگانیک ارائه کرد و دولت‌ها را به سان یک ارگان زنده در نظر گرفت که برای رشد و پیشرفت نیازمند فضای بزرگ و کلان است. به این معنا که اگر دولت‌ها بخواهد رشد کند، نیاز به فضای زیستی بزرگتر دارد تا بتواند رشد کند. مثل شوروی که از وسعت زیادی برخوردار بود و این باعث شد که شکست‌پذیر نباشد (Dhaka, 2005: 32). سیاست بین‌الملل تقلای دائم برای بقا است که در آن دولت‌ها به دنبال تطابق با شرایط محیطی‌شان هستند: دولت‌ها باید رشد کنند یا نابود شوند. می‌توان میان رشد دولت‌ها در سطح زمین با رشد گیاهان مقایسه شود که چگونه در فضای باز می‌توانند رشد کنند و پیشرفت داشته باشند. می‌توان گفت که ملت و مردم در یک کشور شبیه یک موجود زنده است که در جریان تاریخ بسته به زمینی که در آن زندگی می‌کنند بوده است (Dhaka, 2005: 33). به نظر ماهان توفیق برخی از کشورها (مانند بریتانیا) در جای دادن خود بر تارک سلسله مراتب دولت‌ها مدیون همین عامل است. بنابراین او سلطه بر دریاها، به‌خصوص تنگه‌های راهبردی را برای وجود قدرت‌های بزرگ ضروری می‌دانست. ماهان باور دارد که موقعیت جغرافیایی نیم کره شمالی به‌عنوان کلید قدرت جهان به حساب می‌آید و در داخل این نیمکره، اوراسیا مهم‌ترین جزء این مجموعه می‌باشد (کوهن، ۱۳۸۷: ۴۹).

ماهان قدرت را محاصره شده از سوی یک قدرت دریایی تصور می‌کرد، زیرا قدرت‌های اقیانوسی همیشه دست بالا را خواهند داشت. وی معتقد بود که انگلیس به‌عنوان یک کشور دریایی از چنین امکانی برخوردار بود. آمریکا نیز می‌توانست قدرت دریایی برتر باشد زیرا از موقعیت جغرافیایی امنی برخوردار است و به دو اقیانوس راه داشته و از سایر کشورهای بزرگ به دور است. مکیندر سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا

را جزیره جهانی نام‌گذاری کرد و محور مرکزی آن را هارتلند نامید. سپس نظریه خود را چنین بیان کرد که هرکس بر اروپای شرقی حکومت کند حاکم قلب زمین و ناحیه محور خواهد بود. کسی که بر قلب زمین حاکم شود فرمانروای جزیره جهانی خواهد بود. کسی که بر جزیره جهانی حاکم شود فرمانروای جهان خواهد بود (کوهن، ۱۳۸۷: ۴۹). او توجه داشت که اوراسیا (جزیره جهانی) دو سوم مساحت خشکی‌های زمین را در بر گرفته است و یک سوم دیگر از مساحت خشکی‌های زمین شامل قاره‌های آمریکا و استرالیا است. از این رو، جزیره جهانی را کلید تسلط بر جهان می‌دانست (عزتی، ۱۳۸۰: ۵). اسپایکمن ضمن نظریه هارتلند نواحی اطراف هارتلند را که با عنوان هلال داخلی و خارجی مورد توجه مکیندر بود، «ریملند» نام‌گذاری کرده و برای این منطقه اهمیتی بیشتر از هارتلند قائل بود و در مقام رد یا پاسخ به تئوری مکیندر، مدعی شد که ناحیه اصلی در هارتلند، هلال داخلی است؛ زیرا این منطقه امکان ترکیب قدرت بری و بحری را بهتر فراهم ساخته و از منابع انسانی بیشتری برخوردار است (عزتی، ۱۳۸۰: ۱۶). اسپایکمن ابراز داشت که هرکس کنترل ریملند را برعهده داشته باشد بر اوراسیا حکومت می‌کند و کسی که حاکم اوراسیا باشد سرنوشت جهانی را کنترل می‌کند (لوروتوال، ۱۳۸۰: ۲۴).

ساموئل کوهن تصویر جهان سیاسی را براساس مناطق جیوپولیتیک و جیواستراتیژیک ترسیم می‌نماید. در دیدگاه وی محیط از نظر استراتیژیک، یکپارچه نیست، بلکه دنیایی است که اساساً از هم گسیخته و بین چندین منطقه جدا از هم تقسیم شده است. وی در برخورد با این فرضیه، از مفهوم جغرافیایی موسوم به منطقه بهره می‌گیرد. به این ترتیب سلسله مراتبی متشکل از دو نوع دسته بندی، یعنی منطقه ژئواستراتیژیک و منطقه جیوپولیتیک را ارائه می‌نماید (قاسمی، ۱۳۸۴: ۱۶۵).

کاربست نظریه در افغانستان به دلیل اهمیت جیوپولیتیکی و جیواکونومیکی کشور بسیاری از تحولات سایر مناطق پای این کشور را به میان کشیده و برای قدرت‌های

بزرگ جذابیت دارد.

۳. تحولات شرق میانه

تحولات شرق میانه طی دو دهه اخیر تحت تأثیر رقابت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، مداخلات آمریکا و غرب و درگیری‌های داخلی شکل گرفته و باعث ویرانی گسترده، بحران‌های انسانی و پیچیدگی شدید جیوپولیتیک شده است. ظهور قدرت‌های نوظهور و تحرکات مجدد روسیه، کاهش نفوذ آمریکا و رقابت میان بازیگران منطقه‌ای مانند ایران، عربستان و ترکیه، خاورمیانه جدیدی را پدید آورده است. در زیر به برخی از آن‌ها می‌پردازیم:

۳-۱. بهار عربی: بهار عربی به مجموعه‌ای از انقلاب‌ها، خیزش‌ها و اعتراضات در کشورهای عربی جنوب غربی آسیا و شمال آفریقا در سال‌های ۲۰۱۰ و پس از آن گفته می‌شود. این جنبش‌ها در ۱۸ دسامبر ۲۰۱۰ با قیام تونس و خودسوزی محمد بوعزیزی در اعتراض به فساد و رفتار پولیس آغاز شد و به سرعت به دیگر کشورهای عربی سرایت کرد. اصطلاح «بهار عربی» نخست در اوایل سال ۲۰۱۱ توسط رسانه‌های غربی برای توصیف این موج اعتراضات به کار رفت که از سقوط زین العابدین بن علی در تونس آغاز و به شورش‌های ضد دولتی گسترده‌تری انجامید (Ryan, 26/1/2011).

بهار عربی به نتیجه مطلوب نرسید زیرا در سطح ملی فاقد رهبری واحد، برنامه بلندمدت و خواسته‌های مشترک بود و اقلیت‌ها مطالبات قومی و شخصی را بر اهداف ملی مقدم کردند؛ ارتش و نیروهای پشت‌پرده نیز آن را دور زدند. در سطح منطقه‌ای کشورهای اقتدارگرای عربی مانند عربستان، امارات و مصر برای جلوگیری از سرایت دموکراسی به سرزمین‌های خود و مهار رقبای منطقه‌ای، از نظامیان و کودتاها حمایت کردند. در سطح بین‌المللی قدرت‌های بزرگ به دلیل منافع انرژی، ترس از اسلام‌گرایان، و حفظ شرکای استراتژیک اقتدارگرا با دموکراسی‌خواهی همراهی

نکردند و حتی کودتاهای نظامی را پذیرفتند. در نتیجه، اقتدارگرایی در جهان عرب تداوم یافت (ICG, 24/2/2011). در اکثریت کشورهای که در آن بهار عربی رخ داده بود، یا تغییرات کامل به وجود آمدند و یا حداقل راه برای اصلاحات و فرصت برای شنیدن صدای مردم به وجود آمد، ولی سرنوشت سوریه طوری تغییر خورد که منجر بر بحران سیاسی گردید که نتیجه آن جنگ جاری است (تقوی، ۱۳۹۶: ۲-۱).

۲-۳. جنگ‌های منطقه‌ای: جنگ‌های خاورمیانه عمدتاً امپریالیستی و پسااستعماری بوده و توسط قدرت‌های غربی و گروه‌های افراطی منطقه طراحی شده‌اند. بهانه‌هایی مانند امنیت غرب، انرژی یا اسرائیل ابزار توجیهی این مداخلات بوده است، اما نتیجه آن چیزی جز ویرانی کشورها، نابودی انسجام ملی و فلج شدن اقتصادها نبوده است. جنگ‌های آمریکا در افغانستان و عراق، مداخله ناتو در لیبی و حضور روسیه در سوریه همگی هزینه‌بار و مخرب بوده‌اند، بدون آنکه دستاورد واقعی برای مردم این کشورها داشته باشند. نمونه‌های یمن، سوریه، عراق، لیبی و افغانستان نشان می‌دهد که برنده‌ای در این جنگ‌ها وجود ندارد (روزنامه دنیای اقتصاد، نشر: ۱۴۰۳/۱۰/۱۱). اگر ملت‌ها به اندازه مقابله با پیامدهای جنگ، در پیشگیری از آن سرمایه‌گذاری می‌کردند، جهان جای بهتری می‌بود. در نهایت، هر پیروزی که با ویرانی شدید به دست آید، در حقیقت معادل شکست است.

به باور کریستوفر فیلیپس، جیوپولیتیک خاورمیانه بسیار پیچیده‌تر از آن است که غالباً در رسانه‌ها و تحلیل‌های ساده‌انگارانه بازنمایی می‌شود. او معتقد است که تبیین پویایی‌های منطقه تنها با در نظر گرفتن مفهوم «درگیری» در ابعاد گوناگون نظامی، سیاسی و رقابتی امکان‌پذیر است. فیلیپس بر این نکته تأکید می‌کند که رخدادهای منطقه‌ای مانند جنگ سوریه، لیبی یا یمن را نمی‌توان به تنهایی توضیح داد، بلکه باید آن‌ها را در پیوند با سایر منازعات و حضور بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای هم چون

آمریکا، روسیه، چین، ایران، عربستان، ترکیه و اتحادیه اروپا تحلیل کرد. او بر این باور است که تحولات پس از بهار عربی ۲۰۱۱، کاهش نقش آمریکا، ورود فعال‌تر قدرت‌های منطقه‌ای و گسترش میدان‌های رقابت، خاورمیانه را وارد جیوپولیتیکی جدید کرده است (مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۴۰۳). به نظر فیلیپس، فهم وضعیت کنونی تنها با درک زنجیره‌ای از منازعات و تأثیر متقابل بازیگران ممکن است و توضیحات تقلیل‌گرایانه بر پایه دین، نفت یا امپریالیسم قادر به تبیین واقعیت‌های پیچیده این منطقه نیستند.

۳-۳. نقش قدرت‌های منطقه‌ای: آمریکا و متحدان غربی نقش اصلی را در تخریب زیرساخت‌ها، گسترش جنگ، فقر و تفرقه ایفا کردند. آن‌ها به‌جای بازسازی و دموکراسی، زمینه‌ساز ویرانی، خشونت و بحران اقتصادی و اجتماعی در کشورهای منطقه شدند. (روزنامه تحلیل روز، ۱۴۰۲). برخی دولت‌های عربی با سیاست‌های واشنگتن همراهی کردند و عملاً در اجرای پروژه‌های تخریبی نقش مکمل داشتند. این کشورها به‌دلیل وابستگی اقتصادی و امنیتی به غرب، در سیاست‌های بیشتر تابع بودند تا مستقل (روزنامه دنیای اقتصاد، ۱۴۰۳). این کشورها هریک در تلاش برای افزایش نفوذ خود در خاورمیانه‌اند. رقابت آن‌ها، به‌ویژه در بحران‌های سوریه، یمن و عراق، بر شدت منازعات افزود و باعث شد فضای بی‌ثباتی و خشونت بیشتر در منطقه تداوم یابد (مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۴۰۳).

۴-۳. تحولات اقتصادی: تحولات اقتصادی خاورمیانه پس از بهار عربی به‌شدت تحت‌تأثیر منازعات و رقابت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی قرار گرفته است. او نشان می‌دهد که کاهش نقش آمریکا، ورود بازیگران جدید و تداوم جنگ‌ها باعث شده اقتصاد کشورهای منطقه با رکود، نابسامانی و ائتلاف منابع روبه‌رو شود و ظرفیت‌های توسعه به‌جای بازسازی، در مسیر جنگ و رقابت‌های سیاسی مصرف گردد (مرکز

پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۴۰۳). تحولات اقتصادی خاورمیانه در پی حضور و مداخله‌ی آمریکا و غرب، عمدتاً در مسیر نابودی زیرساخت‌ها، ائتلاف منابع و از بین رفتن فرصت‌های توسعه خلاصه می‌شود. به جای بازسازی و رشد اقتصادی که وعده داده شده بود، جنگ‌ها، ناامنی و سیاست «کلنگی کردن» موجب فروپاشی اقتصادهای ملی، گسترش فقر، بیکاری و آوارگی میلیون‌ها انسان گردیده است. در نتیجه، اقتصاد منطقه نه تنها تقویت نشد، بلکه به شدت ویران و وابسته به بحران‌های سیاسی و نظامی شد (روزنامه تحلیل روز، ۱۴۰۲). تحولات اخیر در مناسبات میان ایران و عربستان سعودی، نه تنها به تنش‌زدایی میان دو قدرت عمده منطقه‌ای منجر شده، بلکه معادلات سیاسی و امنیتی خاورمیانه را نیز در جهتی تازه بازتعریف کرده است. این تحولات با پیامدهایی فراتر از مرزهای دوجانبه همراه بوده و دیگر بازیگران منطقه‌ای نظیر اسرائیل، ترکیه، قطر و امارات متحده عربی را نیز به بازبینی راهبردهای خود واداشته است (ابراهیمی و رضایی، ۱۳۹۱: ۱۷۲).

۴. تأثیرات تحولات شرق میانه بر پروژه‌های منطقه‌ای افغانستان

افغانستان به عنوان کشوری واقع در تقاطع مهم جغرافیایی بین آسیای مرکزی و جنوبی، از دیرباز تحت تأثیر تحولات سیاسی، اقتصادی و امنیتی منطقه‌ای بوده است. در سال‌های اخیر، تغییرات گسترده و پویایی که در خاورمیانه رخ داده‌اند، خاورمیانه به عنوان یکی از مهم‌ترین مراکز تولید انرژی جهان و نقطه تقاطع سیاست‌های بین‌المللی، همواره در جریان تحولات منطقه‌ای و جهانی قرار دارد. این تحولات، از جمله جنگ‌ها، تحریم‌ها، تغییرات در بازار نفت و تغییرات جیوپولیتیکی، تأثیرات عمیقی بر وضعیت اقتصادی افغانستان داشته‌اند (عزتی، ۱۳۸۲: ۱۶). با توجه به وابستگی افغانستان به واردات انرژی، سرمایه‌گذاری‌های خارجی و تجارت منطقه‌ای، شرایط ناپایدار در خاورمیانه می‌تواند فرصت‌ها و تهدیدهای جدیدی را برای پروژه‌های

اقتصادی این کشور به وجود آورد. بررسی و تحلیل این تأثیرات برای درک بهتر چالش‌ها و بهره‌برداری از فرصت‌های پیش‌رو، اهمیت بالایی دارد.

در این میان، تحولات اخیر شرق میانه، به‌ویژه جنگ‌های داخلی، ظهور گروه‌های افراطی مانند داعش، و مداخلات قدرت‌های خارجی، به‌شکل مستقیم و غیرمستقیم بر پروژه‌های منطقه‌ای افغانستان تأثیرگذار بوده است. چون بی‌ثباتی سیاسی و امنیتی در خاورمیانه موجب کاهش اعتماد سرمایه‌گذاران بین‌المللی و تضعیف همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای گردیده است. علاوه بر این، تحولات جهان عرب در سال ۲۰۱۱ موسوم به «بهار عربی»، بسیاری از دولت‌های منطقه را با دگرگونی‌های عمیق سیاسی و اجتماعی مواجه ساخت. پیامدهای این تحولات نه تنها به تضعیف ساختارهای سنتی قدرت منجر شد، بلکه زمینه ظهور و بازتعریف هویت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جدید را نیز فراهم ساخت. این فرایند هویت‌سازی نوین در سطوح مختلف داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی در حال تبلور است و آثار آن در عرصه‌های گوناگون از روابط قدرت گرفته تا الگوهای همگرایی و واگرایی منطقه‌ای به‌طور روزافزون نمایان می‌شود (یزدان‌فام، ۱۳۹۰: ۴۹). افزون بر آن، تمرکز قدرت‌های بزرگ بر بحران‌های خاورمیانه سبب شده که افغانستان در بسیاری از پروژه‌های کلان منطقه‌ای بطور مستقیم و غیرمستقیم بر پروژه‌های منطقه‌ای افغانستان اثر گذاشته است. چند نمونه مشخص مانند:

۴-۱. **پروژه تاپی**^۱: پروژه تاپی در دسامبر ۲۰۱۰، رؤسای جمهور ترکمنستان، پاکستان، افغانستان و نخست‌وزیر هند توافق‌نامه‌ای برای احداث خط لوله گاز تاپی امضا کردند. سپس در تاریخ ۲۳ می ۲۰۱۲، ترکمنستان قرارداد فروش گاز با هند و پاکستان را امضا نمود که براساس آن، سالانه ۱٫۲ میلیارد فوت مکعب گاز از طریق این خط لوله به این دو کشور منتقل خواهد شد. خط لوله تاپی با طول ۱۶۸۰ کیلومتر،

^۱ . TAPI

که با حمایت بانک توسعه آسیایی اجرا می‌شود، گاز را از میدان گازی دولت‌آباد در ترکمنستان به شهر ملتان در پاکستان و از آن‌جا به شهرک فاضیلکای هند منتقل کند (شفائی و دیگران، ۱۳۹۲: ۳۵). خط لوله گاز تابی، که با نام ترانس افغانستان نیز شناخته می‌شود، یکی از بزرگ‌ترین پروژه‌های انتقال گاز در سطح منطقه به‌شمار می‌رود (اتاق تجارت و سرمایه‌گذاری افغانستان، پالیسی تشویقی سرمایه‌گذاری، ۱۳۹۲). اما به دلیل رقابت منفی میان کشورهای منطقه وابستگی متقابل اقتصادی نسبت به یکدیگر اثر گذار بوده است. اما جنگ‌ها و بحران‌های خاورمیانه، بازار جهانی انرژی را بی‌ثبات ساخت و توجه قدرت‌های بزرگ را به خلیج فارس معطوف کرد. این امر باعث شد حمایت سیاسی و سرمایه‌گذاری پایدار در پروژه تابی به تأخیر بیفتد (شفائی و دیگران، ۱۳۹۲: ۳۵). برقراری روابط نزدیک با همسایگان دارای پیوندهای تاریخی، فرهنگی و اقتصادی از اولویت‌های سیاست خارجی افغانستان است و در این راستا، تعاملات خود را با ایران، ازبکستان، قزاقستان، جمهوری آذربایجان و دیگر کشورهای منطقه افزایش می‌دهد. همزمان، مشارکت با قدرت‌های بزرگ مانند روسیه، چین، ایالات متحده و اتحادیه اروپا نیز تقویت می‌شود تا پروژه‌های اقتصادی منطقه‌ای افغانستان با حمایت و همکاری گسترده‌تر اجرا شوند (نورمحمدی، ۱۳۹۷: ۹۳).

۲-۴. پروژه کاسا-۱۰۰۰: پروژه کاسا ۱۰۰۰ انتقال ۱۳۰۰ مگاوات برق از قرغیزستان و تاجیکستان به افغانستان و پاکستان را هدف دارد و در سال ۲۰۰۷ میان چهار کشور امضا شد. این پروژه که خط انتقال آن حدود ۱۳۰۰ کیلومتر است، از مسیر افغانستان عبور کرده و نقش کلیدی در پیوند آسیای مرکزی با آسیای جنوبی ایفا می‌کند. افغانستان در کنار دریافت ۳۰۰ مگاوات برق، سالانه ۴۵ تا ۶۵ میلیون دلار از حق‌العبور بهره‌مند می‌شود و نقش ترانزیتی آن در منطقه تقویت می‌گردد (کاظمی، ۱۴۰۰: ۳۹۹-۴۱۴). اما تحولات خاورمیانه (به‌ویژه در سوریه و عراق) بر امنیت مسیرهای انتقال

انرژی در افغانستان تأثیر گذاشت (کاظمی، ۱۴۰۰: ۳۹۹-۴۱۴). از سوی دیگر بحران آب در خاورمیانه، با تشدید مسائلی همچون فقر، بیکاری، نابرابری، احساس تبعیض، مهاجرت و حاشیه‌نشینی، هم‌چنین کاهش مشروعیت دولت‌ها، تأثیر مستقیمی بر تشدید ستیزه‌های اجتماعی و سیاسی داشته است. این شرایط، ضمن ایجاد ناپایداری منطقه‌ای، پروژه‌های اقتصادی افغانستان در منطقه را نیز تحت تأثیر قرار داده و امکان تحقق همکاری‌ها و سرمایه‌گذاری‌های مشترک را با موانع جدی روبه‌رو کرده است (کاظمی، ۱۴۰۱: ۲۱۸). از این رو، در خاورمیانه کشورهایی که با تنش و بحران آب مواجه‌اند شامل مصر، مراکش، سوریه، عراق، لبنان، عربستان سعودی، کویت، عمان، اردن، ایران، افغانستان و پاکستان هستند. براساس پیش‌بینی‌ها، تنش آبی تا افق ۲۰۳۵ برای تمامی این کشورها به جز عمان به شدت افزایش خواهد یافت و افغانستان و پاکستان نسبت به دیگر کشورها با گذر از وضعیت «متوسط» به «زیاد» با بحران آب مواجه خواهند شد؛ این امر می‌تواند به‌طور مستقیم پروژه‌های اقتصادی منطقه‌ای افغانستان را تحت تأثیر قرار داده و چالش‌های همکاری و سرمایه‌گذاری منطقه‌ای را تشدید کند (صفوی، ۱۴۰۲: ۱۳۲).

۳-۴. دهلیزهای ترانزیتی منطقه‌ای (کریدور لاجورد و چابهار): راه لاجورد یک

مسیر تجاری مهم است که از افغانستان آغاز می‌شود و با عبور از کشورهای آسیای میانه و منطقه قفقاز، به اروپا متصل می‌گردد. هدف از ایجاد این مسیر، تسهیل در روند تجارت و حمل‌ونقل کالا و هم‌چنین کاهش وابستگی افغانستان به مسیرهای سنتی از جمله مسیر پاکستان بوده است. «راه لاجورد» به ابتکار افغانستان میان نمایندگان پنج کشور افغانستان، ترکیه، ترکمنستان، آذربایجان و گرجستان در هفتمین کنفرانس ریکا در سال ۲۰۱۷ میلادی در عشق‌آباد به امضا رسید و این راه تجارتی و ترانزیتی را در ۲۲ قوس ۱۳۹۷ در ولایت هرات رئیس‌جمهور وقت افتتاح کرد (خبرگزاری زن، ۱۳۹۷). این پروژه اقتصادی برای

افغانستان از اهمیت خاصی برخوردار است که باعث تقویت تجارت و صادرات می‌شود. چون مسیر کوتاه‌تر و امن‌تر نسبت به سایر گزینه‌های دیگر بوده و از سوی دیگر سبب کاهش وابستگی به مسیرهای محدود تجاری شده است. از این رو، می‌توان گفت که باعث افزایش درآمد ملی کشور و زمینه‌ساز ارتقای همکاری‌های منطقه‌ای (اقتصادی - سیاسی) با کشورهای آسیای میانه، قفقاز و اروپا خواهد شد (الاماره دری، ۱۴۰۳).

بحران‌های خاورمیانه به کاهش سرمایه‌گذاری خارجی و تمرکز بازیگران منطقه‌ای بر اولویت‌های امنیتی منجر شد. به همین دلیل افغانستان نتوانست به‌طور کامل از فرصت موقعیت جیوپولیتیک خود به‌عنوان چهارراه آسیایی بهره‌مند شود (خبرگزاری نن، ۱۳۹۷). خاورمیانه به‌عنوان منطقه‌ای حساس، توجه بازیگران بین‌المللی را جلب کرده است. یکی از مهم‌ترین چالش‌ها، تنش‌های مربوط به تقسیم آب رودخانه‌های فرامرزی است که در مناطق خشک اهمیت بیشتری دارد. این تنش‌ها، از جمله اختلافات میان پاکستان و افغانستان، علاوه بر اثرات سیاسی و اجتماعی، پروژه‌های اقتصادی منطقه‌ای افغانستان را نیز با چالش و محدودیت مواجه کرده‌اند (عطاری و آوریده، ۱۳۹۶: ۲۸۶).

از این رو، تحولات خاورمیانه به‌طور مستقیم و غیرمستقیم بر دهلیزهای ترانزیتی مانند کریدور لاجورد و چابهار تأثیرگذار بوده‌اند، زیرا این پروژه‌ها نه تنها سازوکار اقتصادی بلکه محور رقابت‌های جیوپولیتیکی و امنیتی منطقه نیز محسوب می‌شوند.

اولاً کریدور لاجورد که با هدف اتصال افغانستان به اروپا از طریق آسیای میانه، دریای خزر و قفقاز طراحی شده، تحت تأثیر تحولات سیاسی-اقتصادی منطقه قرار گرفته است. این مسیر جایگزینی برای مسیرهای سنتی ترانزیتی از جمله ایران ایجاد می‌کند و به دلیل تغییر معادلات جیوپولیتیکی، رقابت قدرت‌های منطقه‌ای مانند ترکیه، آذربایجان و ایران برای نقش در مسیرهای ترانزیتی تشدید شده است؛ به گونه‌ای که این کریدور با هدف کاهش نقش ایران به‌عنوان مسیر اصلی ترانزیت

طراحی و اجرا می‌شود و این تحول به‌خاطر تعاملات منطقه‌ای و رقابت‌های بین کشورها شکل گرفته است (مستور، وزارت اقتصاد، ۱۳۹۷).

ثانیاً، بندر چابهار به‌عنوان یک دهلیز ترانزیتی مهم برای افغانستان و هند نیز از تحولات منطقه‌ای بهره‌مند شده است. تقویت همکاری‌های افغانستان با ایران برای استفاده از بندر چابهار، به‌ویژه در شرایط رقابت با مسیرهای دیگر و در پرتو فشارهای منطقه‌ای، نشان می‌دهد که تغییرات جیوپولیتیکی و اقتصادی در شرق میانه باعث بازتعریف اهمیت این دهلیز و فرصت‌های اقتصادی آن شده است (عزتی، ۱۳۸۰: ۱۶). به‌طورکلی، تحولات خاورمیانه—از رقابت قدرت‌ها، تغییر مسیرهای ترانزیتی تا فشارهای اقتصادی و امنیتی—بر شکل‌گیری، اولویت‌بندی و چشم‌انداز پروژه‌های راهبردی ترانزیتی افغانستان تأثیرگذار بوده‌اند و این پروژه‌ها را از مسیرهای صرفاً اقتصادی به ابزارهایی با اهمیت جیوپولیتیکی تبدیل کرده‌اند.

۴-۴. پروژه‌های راه‌آهن: پروژه‌های راه‌آهن در افغانستان باتوجه به موقعیت

استراتژیک کشور، نقش مهمی در تسهیل تجارت، افزایش همگرایی منطقه‌ای و تقویت زیرساخت‌های اقتصادی و حمل‌ونقل ایفا می‌کنند. راه‌آهن که چین را از طریق قرقیزستان و ازبکستان به افغانستان متصل می‌کند، می‌تواند زمینه‌ساز ایجاد مسیر ریلی جدیدی شود که از چین آغاز شده و از مسیر قرقیزستان، ازبکستان، افغانستان و ایران به کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس (از راه ایران) می‌رسد. حمل کالا از کاشغر تا مرزهای ازبکستان با بهره‌گیری از زیرساخت‌های حمل‌ونقل قرقیزستان، به‌جای ۱۰ روز مسیر از طریق قزاقستان، تنها ۲ روز زمان می‌برد. بهره‌برداری از این خط آهن جدید، مدت زمان حمل‌ونقل کالا از شرق آسیا به خاورمیانه و جنوب اروپا را حدود ۷ تا ۸ روز کاهش داده و مسیر را نیز به‌میزان ۹۰۰ کیلومتر کوتاه‌تر می‌سازد (مؤسسه مطالعات راهبردی شرق، ۱۴۰۳).

تحولات شرق میانه تأثیر قابل‌توجهی بر پروژه‌های راه‌آهن افغانستان داشته‌اند. ناپایداری‌های سیاسی و امنیتی در کشورهای منطقه، از جمله جنگ‌های عراق، سوریه و منازعات خلیج فارس، جریان سرمایه‌گذاری و توسعه زیرساخت‌های حمل‌ونقل را با چالش مواجه کرده است (بوزان و ویور، ۱۳۹۰: ۲۵). هم‌چنین، تحریم‌های بین‌المللی علیه برخی کشورهای منطقه محدودیت‌هایی بر همکاری اقتصادی و تأمین منابع مالی پروژه‌ها ایجاد کرده است (لیک و مورگان، ۱۳۹۲: ۲۳).

نوسانات بازار نفت و انرژی و وابستگی کشورهای خاورمیانه به درآمدهای نفتی، بر بودجه و مشارکت سرمایه‌گذاران خارجی در پروژه‌های ریلی افغانستان اثرگذار بوده است (Yergin, 2011: 6). علاوه بر این، تغییرات جیوپولیتیکی و اتحادهای منطقه‌ای، مسیرها و تأمین منابع پروژه‌ها را تحت تأثیر قرار داده و اهمیت موقعیت استراتژیک افغانستان در اتصال آسیای مرکزی و جنوبی را دوچندان کرده است (احمد، ۲۰۱۲: ۱۵).

۴-۵. پروژه‌های همگرایی سازمانی: پس از بهار عربی، بسیاری از کشورهای خاورمیانه درگیر بحران داخلی شدند و نقش آن‌ها در حمایت یا مشارکت در ابتکارات صلح و بازسازی افغانستان کاهش یافت (عزتی و شکری، ۱۳۹۱: ۷). از این جهت ده کشور قطر، ایران، کویت، افغانستان، لبنان، عربستان سعودی، مصر، عمان، اردن و بحرین با چالش وابستگی رانتی مواجه هستند. پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهد که در افق ۲۰۳۵، وضعیت این بحران برای کویت «کم»، برای افغانستان «بسیار زیاد»، برای لبنان، مصر و عمان «متوسط» و برای اردن «زیاد» خواهد بود. این وابستگی رانتی می‌تواند توانمندی اقتصادی افغانستان در پیشبرد پروژه‌های منطقه‌ای را محدود کرده و بر امکان توسعه و همکاری‌های اقتصادی با کشورهای همسایه تأثیرگذار باشد (صفوی، ۱۴۰۲: ۱۳۶).

در کل تحولات خاورمیانه، با تغییر در امنیت منطقه‌ای، سیاست انرژی، و توجه قدرت‌های جهانی، بر پروژه‌های کلان افغانستان (تاپی، کاسا-۱۰۰۰، و دهلیزهای

ترانزیتی) اثر منفی گذاشت و اجرای آن‌ها را با کندی و بی‌اعتمادی سرمایه‌گذاران روبه‌رو ساخته و کمتر مورد حمایت پایدار قرار گیرد. از سوی دیگر، تغییر در سیاست‌های انرژی و اقتصاد کشورهای خاورمیانه، به‌ویژه تلاش برای متنوع‌سازی مسیرهای انتقال انرژی، فرصت‌ها و تهدیدهای جدیدی را برای افغانستان به‌وجود آورده است. بنابراین، می‌توان گفت تحولات شرق میانه هم مانعی بر سر راه تحقق برخی پروژه‌های منطقه‌ای افغانستان بوده و هم زمینه‌ساز رقابت‌های جدیدی در حوزه انرژی و ترانزیت شده است.

نتیجه‌گیری

همکاری‌های اقتصادی میان کشورهای آسیای مرکزی و جنوبی، از جمله در قالب پروژه‌هایی نظیر خط لوله گاز تاپی، توسعه تجارت منطقه‌ای و تسهیل حمل‌ونقل و ارتباطات، با بهره‌گیری از اشتراکات فرهنگی و تاریخی، می‌تواند به شکوفایی اقتصادی، رفاه و رشد این کشورها منجر شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تحولات شرق میانه طی سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۵ به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم بر پروژه‌های اقتصادی و ترانزیتی افغانستان تأثیرگذار بوده‌اند. بحران‌های امنیتی، رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، تحریم‌ها و تغییرات جیوپولیتیکی، فرصت‌ها و تهدیدهای متعددی را برای پروژه‌های منطقه‌ای افغانستان ایجاد کرده‌اند. پروژه‌هایی مانند TAPI، کاسا-۱۰۰۰، راه‌آهن، بندر چابهار و کریدور لاجورد تحت تأثیر تغییرات در سیاست خارجی کشورهای کلیدی منطقه قرار داشته و موفقیت آن‌ها به عوامل داخلی و منطقه‌ای وابسته است. این تحولات، نه تنها مسیرهای ترانزیتی و سرمایه‌گذاری را تحت‌الشعاع قرار داده‌اند، بلکه باعث شکل‌گیری چالش‌هایی در حوزه ثبات سیاسی و امنیتی آسیای مرکزی و افغانستان نیز شده‌اند که به نوبه خود، بر قابلیت اجرای پروژه‌ها اثرگذار است. به عبارت دیگر، تغییرات در روابط سیاسی و دیپلماتیک کشورهای منطقه و تحولات

در وضعیت داخلی افغانستان دو ضلع مهم مسئله‌ای هستند که تعیین‌کننده روند تحقق اهداف پروژه‌های منطقه‌ای محسوب می‌شوند.

ثبات سیاسی داخلی افغانستان، هماهنگی میان نهادهای حکومتی و تعامل مؤثر با قدرت‌های منطقه‌ای، از مهم‌ترین عوامل تحقق این پروژه‌ها هستند. در عین حال، مداخلات قدرت‌های فرامنطقه‌ای و سیاست‌های نظامی-اقتصادی آمریکا و غرب در خاورمیانه، باعث نابودی زیرساخت‌ها، کاهش فرصت‌های توسعه و ایجاد بحران‌های اقتصادی و اجتماعی شده و زمینه‌ساز چالش‌های متعدد برای افغانستان گردیده است. از این رو، برای تحقق پروژه‌های منطقه‌ای، افغانستان نیازمند سیاست خارجی فعال، مدیریت کارآمد داخلی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های همکاری منطقه‌ای است تا بتواند از فرصت‌های اقتصادی استفاده کرده و تهدیدات ناشی از بی‌ثباتی منطقه را کاهش دهد. نتیجه نهایی این پژوهش حاکی از آن است که پیشرفت پروژه‌های اقتصادی افغانستان در منطقه، همزمان با ثبات داخلی و هم‌سویی منافع قدرت‌های منطقه‌ای، قابل تحقق خواهد بود و بدون مدیریت مؤثر، این پروژه‌ها با خطر ناکامی و کاهش بهره‌وری مواجه خواهند شد.

منابع

۱. رشید، احمد، (۲۰۱۲)، *پاکستان در پرتگاه (آینده پاکستان، افغانستان و غرب)*، ترجمه نجیب‌الله بارکزی، کابل، نشر دانش خپرندویه ټولنه
۲. دیوید، لیک و پاتریک مورگان، (۱۳۷۸)، *نظم‌های منطقه‌ای*، ترجمه نقیب‌زاده، تهران، نشر نی
۳. سیف‌زاده، سیدحسین، (۱۳۷۸)، *اصول روابط بین‌الملل (الف و ب)*، تهران، نشر دادگستری
۴. عزتی، عزت‌الله، (۱۳۸۰)، *جیوپولیتیک در قرن بیست و یکم*، تهران، انتشارات سمت

۵. کوهن، سائول برنارد، (۱۳۸۷)، **جیوپولیتیک نظم جهانی**، ترجمه عباس کاردان، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بینالمللی ابرار معاصر
۶. لیک، دیویدای و پاتریک ام مورگان، (۱۳۹۲)، **نظم‌های منطقه‌ای؛ امنیت سازی در جهان نوین**، ترجمه سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی
۷. ابراهیمی، شهرروز و رضایی، فاطمه، (۱۳۹۱)، سیاست خاورمیانه‌ای چین و رقابت آن با آمریکا، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، سال ۱۹، شماره ۴
۸. ابراهیمی، نبی‌الله، (۱۳۸۶)، تأملی بر مبانی و فرهنگ مکتب کپنهاگ، **فصلنامه سیاست خارجی**، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، شماره ۸
۹. اتاق تجارت صنایع افغانستان، (۱۳۹۲)، **پالیسی تشویقی سرمایه‌گذاری**، کابل، انتشارات دفتر روابط عمومی
۱۰. زندی، غرایاق، (۱۳۸۷)، چشم‌انداز امنیت انسانی در خاورمیانه سده بیست‌ویکم، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال یازدهم، شماره سوم
۱۱. شفائی، مسعود موسوی، اصولی، قاسم و رسولی، رویا، (۱۳۹۲)، تبیین مسیرهای انتقال انرژی براساس نظریه‌های روابط بین‌الملل، مطالعه موردی خط لوله تاپی و صلح، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۵۸
۱۲. صفوی، سیدحمزه و همکاران، (۱۴۰۲)، تحلیل بحران‌های امنیتی خاورمیانه در افق ۲۰۳۵، **فصلنامه بحران پژوهی جهان اسلام**، سال ۱۰، پاییز ۱۴۰۲، شماره ۳
۱۳. عزتی، عزت‌الله و شمس‌الدین شکری، (۱۳۹۸)، بررسی جایگاه چابهار در ترانزیت شمال- جنوب و نقش آن در توسعه شهرهای همجوار، **فصلنامه جغرافیایی سرزمین، سال نهم**، شماره ۳۶
۱۴. عطاری، جلال و آوریده، فریبا، (۱۳۹۶)، بررسی تحلیلی قراردادهای آب‌های مرزی ایران با همسایگان، **مطالعات حقوق انرژی**، ۳ (۲)
۱۵. قاسمی، فرهاد، (۱۳۸۴)، طرح مفهومی و نظری مطالعات منطقه‌ای در سیاست بین‌الملل. **مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی**، شماره ۶۷
۱۶. قاسمی، فرهاد، (۱۳۸۷)، ساخت جیوپولیتیکی سیستم نوین بین‌الملل و استراتژی نظامی امنیتی ایالات متحده آمریکا، **فصلنامه جیوپولیتیک**، شماره ۲

۱۷. کاظمی، حجت، (۱۴۰۱)، تغییرات اقلیمی؛ بحران آب و ستیزه‌های اجتماعی و سیاسی در خاورمیانه، سیاست دفاعی، ۳۱ (۱۲۰)
۱۸. کاظمی، مریم وریج، (۱۴۰۰)، امکان‌سنجی بحران جیواکونومیک در افغانستان و تأثیر آن بر فضای پیرامون. فصلنامه جغرافیا و روابط انسانی، دوره ۴، شماره ۲
۱۹. نورمحمدی، مرتضی و زارع، مهناز، (۱۳۹۷) تأثیر عامل انرژی بر روابط ترکمنستان و چین، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۰۱
۲۰. یزدان‌فام، محمود، (۱۳۹۰)، تحولات جهان عرب: صورت‌بندی قدرت و هویت در خاورمیانه، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهاردهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۰، شماره مسلسل ۵۲
۲۱. پروژه راه لاجورد؛ یک فرصت تاریخی برای افغانستان، (۱۴۰۳)، الاماره دری، قابل دسترسی: <https://www.alemarahdari.af/?p=128458>
۲۲. جنگ‌های خاورمیانه به سود کیست؟، (۱۴۰۳)، روزنامه دنیای اقتصاد، قابل دسترسی: نشر: <https://donya-e-eqtasad.com/fa/tiny/news-4139055>
۲۳. پروژه‌ی کنگلی کردن خاورمیانه و دو سناریوی خطرناک آمریکا برای آینده‌ی منطقه، (۱۴۰۲)، روزنامه تحلیل روز، قابل دسترسی: <https://tahlilroz.com/?p=4917>
۲۴. مستور، مصطفی، (۱۳۹۷)، راه لاجورد؛ بهترین مسیر برای صادرات کالاهای افغانستان به اروپا. وبسایت وزارت اقتصاد، قابل دسترسی: <https://moec.gov.af/dr/>
۲۵. عرصه‌های نبرد در خاورمیانه ۲۰۲۴، (۱۴۰۳)، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، قابل دسترسی: <https://www.cmess.ir/Page/View/8348/09-04-2024>
۲۶. تأثیر راه آهن چین، قرقیزستان و ازبکستان، بر ترابری و اتصالات منطقه‌ای، (۱۴۰۳)، موسسه مطالعات راهبردی شرق، قابل دسترسی: <https://www.iess.ir/fa/translate/3812/>
27. ICG, (2011), Popular Protest in North Africa and the Middle East (I): Egypt Victorious? **International Crisis Group**, Available:

<http://www.crisisgroup.org/en/regions/middle-east-north-africa/north-africa/egypt/101-popular-protest-in-north-africa-and-the-middle-east-i-egypt-victorious.aspx>

28. Klieman, Aharon, (2015), great powers and geopolitics-international affairs in a rebalancing world, **Springer international publication**

29. Ryan, Y. (2011), How Tunisia's revolution began. Retrieved August 28, **Aljazeera**,

30. Yergin, D, (2011), **The quest: Energy, security, and the remaking of the modern world**, Penguin Press.